

# گوته و حافظ

همدلی از هم‌زبانی بهتر است

بهاء‌الدین خرمشاهی

گوته / بوهان ولفگانگ فن گوته<sup>(۱)</sup> (۱۷۴۹ - ۱۸۳۲ م.) یکی از برجسته‌ترین اندیشه‌وران، فرزندان، حکیمان، فرهیختگان، فرهنگسازان و هنرمندان تاریخ فرهنگ بشر علی‌الاطلاق است، درست مانند حافظ. گوته از بزرگترین شاعران آلمان یا آلمانی زبان است. حافظ از بزرگترین شاعران ایرانی / فارسی زبان. اما شاعر داریم تا شاعر. به قول سعدی هر کسی را نتوان گفت که صاحب نظرت و به قول خود حافظ: کسی چو حافظ نکشد | نگشاد از رخ اندیشه نقاب | تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند.

نیچه، حکیم همدل و هم‌زبان و هم‌اندیش و هموطن گوته - که فقط ۱۲ سال پس از فوت گوته به دنیا آمده است [۱۸۴۴ - ۱۹۰۰ م.] - و هم‌طراز اوست، در حق وی گفته است: گوته بیشتر بک فرهنگ است، تا یک فرد بزرگ<sup>(۲)</sup> [ولو نابغه اعصار قرون]. تی اس. الیوت شاعر نامدار معاصر انگلیسی هم او را بیشتر حکیم می‌داند تا شاعر<sup>(۳)</sup>. امرسون شکسپیر را بزرگترین شاعر، و گوته را بزرگترین نویسنده [ی معاصر / سراسر تاریخ] خوانده است<sup>(۴)</sup>. بایرون او را نخستین کسی از نویسندگان موجود خطاب کرده است<sup>(۵)</sup>، و کارلایل او را فرزانه‌ترین فرزانه عصر ما به شمار آورده است<sup>(۶)</sup>. و این قول در اغلب منابع نقل شده است که گوته برای آلمان، همان ارج و مقام را دارد که شکسپیر برای انگلستان، دانتی برای ایتالیا، پوشکین برای روسیه، و خانم دوامسال - که بانویی هنرمند و هنرشناس و معاصر و یک چند معاصر گوته بوده او را هم‌پایه و همانند راسین برای فرانسه شمرده است.

این قول‌ها که نقل شد، به عنوان سندهای خدشه‌ناپذیر بر علو مقام ادبی - هنری - فرهنگی گوته، اعتبار نهایی ندارد، زیرا چه بسا در مقام تحسین یا تمثیل گفته شده باشد، و طبعاً به عنوان فرینه به کار می‌آید، نه دلیل و حجت قاطع. اما جایگاه و پایگاه شامخ گوته در تجدید حیات هنری ادبی - فرهنگی آلمان و نهضت‌هایی چون



کلاسی سیسم نو، یا رمانتی سیسم و مکتب‌هایی چون اشورم اوند درانگ<sup>(۷)</sup>، با توجه به کثرت و کیفیت والا و شگفت‌آور و تنوع بی‌سابقه آثار او (در زمینه‌های علمی، ادبی - شامل شعر، نثر، چه داستان و چه نامه - یک قلم یاد کنیم که از او ۱۴۰۰۰ نامه باقی مانده و با بعضی از پاسخ‌های آنها، در مجموعه آثار او «در چاپ‌های ۱۳۳، ۵۵، ۴۰، ۲۴ و ۱۴ جلدی» به چاپ رسیده است؛ و چه نمایشنامه که غالباً منظوم است، و حتی آثار سیاسی) مسلم و مقبول همه صاحب‌نظران و مورخان و منتقدان و خوانندگان عادی است. و لذا گزاف نیست اگر او را مهمترین نویسنده - شاعر - ادیب - نمایشنامه‌نویس آلمان در عصر جدید - حتی از رنسانس به این سو - بشماریم. اما اینکه بحث زندگینامه‌ای نمی‌کنیم، و شمه‌ای از شرح حال او و آثار او را به میان نمی‌آوریم از این جهت است که در همینجا در دنباله مقاله به مناسبت‌های مختلف و هنگام مقایسه هنر زنده / زندگی هنری او با ذهن و زبان و شعر و شخصیت و جهان‌نگری و سبک و شیوه حافظ، مطالب ذی‌ربط از زندگی و کار و کارنامه او به میان خواهیم آورد.

اما حافظ که حافظه ماست نیاز به معرفی و زندگینامه‌نویسی کوتاه هم ندارد. همین قدر بگوییم که او در جنب فردوسی، دومین شاعر ملی ماست و از این بیان و تعبیر که قائل به دو شاعر ملی برای ایران و ادب فارسی می‌شویم، نباید تعجب کرد. ملک‌الشعرای بهار یا عارف قزوینی را هم می‌توان سومین و چهارمین شاعر ملی ایران به شمار آورد. در مورد خانواده‌های ادب ملل دیگر هم می‌توان فی‌المثل در جنب شکسپیر از میلتون یا وردز ورث، و در جنب پوشکین از گوگول و داستایوسکی و تولستوی، و در جنب راسین از مونتینی و فی‌المثل ویکتور هوگو، و جنب مثنوی از ابونمام و ابوالعلاء معری، باز در ادب خودمان، در جنب دو شاعر عظیم‌الشانی که یاد کردیم، از سنایی و عطار و خیام و نظامی و مولوی و سعدی هم می‌توان / و باید یاد کرد.

نگارنده این سطور در مقدمه برگزیده‌ای که از غزل‌های حافظ فراهم کرده‌ام، چنین آورده‌ام:

«می‌توان گفت که در ششصد سال گذشته که از نظر زمانی نیمی از تاریخ شعر و ادب فارسی را تشکیل می‌دهد، شعر حافظ در شرق، در خاور نزدیک و دور، در شبه قاره هند، در آسیای میانه، در آناتولی و امپراتوری وسیع عثمانی بیش از هر شعر و شاعری خوانده می‌شده است. حافظ از این بخت برخوردار بوده است، که در دوره زندگانی خودش [و در اینجا می‌افزایم: مانند گوته] از عالمگیری شعرش با خبر شده و حتی خود آن را جهانگیر نامیده است: پایه نظم بلندست و جهانگیر بگو / تا کند پادشاه بحر دهان پُر گهرم، که مراد از پادشاه بحر سلطان غیاث‌الدین محمد دکنی، از شاهان هند است. یا جهانگیری شعرش را به این تشبیه می‌کند که دارای کرامت طی الارض و طی زمان است: طی زمان بین و مکان در سلوک شعر / کاین طفل، یکشبه ره یکساله می‌رود<sup>(۸)</sup>. شعر حافظ در چهارسوی ایران آن روز رواج و روایی داشته است. [خود او در دیوانش] درباره هند (شرق ایران) می‌گوید: شکرشکن شوند همه طوطیان هند / زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود. درباره آسیای میانه و شمال و شمال شرقی ایران می‌گوید: به شعر حافظ شیراز می‌رقصند و می‌نازند / سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی. و برای استمالت و خاطر‌نوازی مردم این سامان، در شعرش به آنها اشاره دارد: حافظ چو ترکی غمزه ترکان نمی‌کنی / دانی کجاست جای تو خوارزم یا خجند. درباره غرب ایران یعنی امپراتوری عثمانی / آناتولی / نابالکان، که در قدیم روم خوانده می‌شده می‌گوید: حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید / تا حد مصر و چین و به اطراف روم و ری؛ که علاوه بر روم به مصر (کمابیش جزو خاورمیانه)، و چین (جزو خاور دور)



هم اشاره دارد؛ و اگر کسی تصور کند حافظ برای پر کردن عروضی مصرع و به عنوان پاره سنگ وزنی از این کلمات استفاده می کرده است، حافظ را شاعر ناتوانی برآورد می کند. همچنین در اشاره به بغداد می گوید: عراق [یعنی عراق عجم] و فارس گرفتی به شعر خوش حافظ / بیا که نوبت بغداد و وقت تبریزست. یا در اشاره به بعضی دولت های جنوب ایران می گوید: پایه نظم بلندست و جهانگیر بگو... که نقل کردیم.

اشارات حافظ به رواج و روایی سخنش بیش از اینهاست:

زبان کلک تو حافظ چه شکر آن گوید  
که گفته سخنت می برند دست به دست  
حافظ سخن بگویی که بر صفحه جهان  
این نقش ماند از قلمت یادگار عمر  
گر به دیوان غزل صدر نشینم چه عجب  
سالها بندگی صاحب دیوان کردم  
به ویژه باید در نظر داشته باشیم که جغرافیای زبان فارسی، در ششصد سال گذشته، بسی گسترده تر از حد و مرزهای امروزی اش بوده است و در چهارسوی ایران زبان فارسی رواج داشته است.

سخن گفتن از نفوذ شعر حافظ در ذهن و زبان و زندگی ایرانیان، از مقوله تکرار مکررات است. ایرانی با سواد و حتی بیسوادای که حافظ نخوانده و نشنیده باشد، نایاب است. قرآن کریم و دیوان حافظ در همه خانه ها هست و ما ایرانیان در ضراء و سراء، در رنج و راحت، در شادکامی و تلخکامی، در کامیابی و نامردای، در همه حال پناه و پناهگاهی نزدیک تر و معجزه نما تر از دیوان حافظ نداریم.

حافظ حافظه ماست. از ارکان حافظه جمعی و [ناخود آگاه] قومی ماست. از شدت رواج و روایی که شعرا و دارد، از هر غزل چند، و دست کم یک بیت یا مصرع، مثل یا ضرب المثل است<sup>(۸)</sup>.

این نکته جزو اطلاعات عمومی همه اهل شعر و کتاب است که گوته در جنب چندین چند دفتر و دیوان شعر، یک دیوان هم به نام دیوان شرقی دارد<sup>(۹)</sup>. او این دیوان را در پاسخ به شعر و ادب شرق اسلامی، به ویژه شعر و ادب فارسی، و خصوصاً شعر حافظ سروده است. پیشتر از آنکه گوته با ترجمه آلمانی دیوان حافظ آشنا شود با فرهنگ شرق - به ویژه ایران، اسلام، و چین - از طریق تحقیقات و ترجمه های مستشرقان اروپا، و نه فقط آلمانی، آشنا بود. او معقات سبج را از طریق ترجمه انگلیسی می شناخت و حتی بخش هایی از آن را در شرح و حواشی دیوان شرقی آورده است. با قرآن کریم - همانند عهدین / کتاب مقدس که با آن آشنایی عمیق داشت - از طریق ترجمه مگرلین<sup>(۱۰)</sup> و مفاهیم و اندیشه های اصلی آن، شناخت و انس پیدا کرده بود. در دیوان شرقی قصه اصحاب کهف (خفتگان هفتگانه)، حوری و شاعر و خدای ابراهیم و محمد [ص] همه برگرفته از قرآن مجید است. او تعلق خاطر خاصی به پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) داشت. از زندگی نامه ها یا سیره نبوی که مستشرقان اروپایی (اعم از آلمانی) درباره حضرت رسول (ص) نوشته بودند خبر و در این زمینه نظر داشت. چنانکه طرح نوشتن یا سرودن نمایشنامه مفصلی را درباره پیامبر (ص) ریخته بود. کتابی به نام نغمه محمد<sup>(۱۲)</sup> سروده بود که در مجموعه آثارش، به صورت مستقل به طبع رسیده است. همچنین با ناپلئون به تفصیل درباره پیامبر اسلام (ص) گفت و گو کرده بود، و ناپلئون که در این باره با گوته موافقت و همفکری داشت از تراژدی منحطی که ولتر به نام تراژدی محمد نوشته بود، و این فاتح بزرگ [= به تعبیر ناپلئون] را به استهزا گرفته بود، به تخفیف و تخطئه سخن گفت. این هم گفتنی است که گوته با خط و تا حدودی زبان عربی - در جنب چندین زبانی که می دانست: انگلیسی، فرانسه، ایتالیایی، لاتین، عبری - آشنایی داشت. چنانکه کلمه مقدس



بسم الله الرحمن الرحيم و نام معادل عربی عنوان دیوان شرقی را به خط خود به صورت الذیوان الشرقی للمؤلف الغربی نوشته است. و مدت ها در نسخه خطی قرآن که رهاورد اتفاقی سربازی مسلمان - از مسلمانان اسپانیا - در سپاه ناپلئون بود که شهر محبوب او و ایماز (در باره اش سخن خواهیم گفت) را تصرف کرده بودند، تأمل و کمابیش، شاید به مدد ترجمه آلمانی و ترجمه های اروپایی دیگر، مطالعه می کرد. در دنباله مقاله از اظهار نظر حکیمانه و مهم او راجع به اسلام سخن خواهیم گفت. گونه غیر از ادب فارسی، به فرهنگ و ادیان ایران باستان هم تعلق خاطر داشت، به ویژه درباره آیین مهر / میترا و مهرپرستی که اتفاقاً با شیفتگی ژرف و شگرف او به خورشید، در جنب همه مظاهر و پدیده های طبیعت، به نوعی هم سویی و وفای داشت.

یوهان کریستف بورگل اسلام شناس، ایران شناس و حافظ پژوه استاد دانشگاه برن سوئیس می نویسد: «در سال های ۱۸۱۲ و ۱۸۱۳ برگردان آلمانی دیوان حافظ برای نخستین بار در دو مجلد [در وین] به چاپ می رسد [= رسید]. مترجم این اثر یوزف فن هامر پورگشتال است<sup>(۱۳)</sup>؛ شرق شناسی اهل وین، مترجم دربار اتریش و سفیر سابق این کشور در استانبول». در سال ۱۸۱۴، گونه با این کتاب آشنا شده، شیفته آن می شود. او در حافظ نبوغی هم تایی خود و در بدو امر نبوغی والا تر از خود می بیند. در دفتر خاطرات وی، تأثیر حافظ بر او چنین نگاشته شده است: اگر چه پیشتر، از این شاعر بزرگ، اینجا و آنجا مطالبی می خواندم و چیزی قابل ملاحظه نمی یافتم، لیک اکنون اشعار او در کنار هم آنچنان بر من تأثیر گذارده است که مجبورم برای بقای خود به گونه ای خالقانه دست به قلم ببرم. ثمره این برخورد خالقانه، دیوان شرقی اوست... دیوان شرقی محصول مشغولیت ذهنی گونه با این منابع [منابع اسلام / ایران شناسی متعددی که او مطالعه می کرده] بوده است که در هیأت نهایی اش دیگر منحصر [و محدود] به حافظ نمانده، بلکه تمامی آنچه را در بردارد که ذهن گونه از شرق ایرانی و اسلامی می توانسته است تأثیر پذیرد. با این وجود، حافظ که نخستین انگیزه تألیف دیوان شرقی به شمار می رود، در محور اصلی باقی ماند. گونه بخش های نخست این مجموعه را «به حافظ» می نامد و عنوان کنونی دیوان را بعداً برمیگزیند. حافظ تنها شاعری است که فصلی از دیوان شرقی به نام او ست. از حافظ پیش از هر شاعر دیگر در دیوان شرقی سخن می رود، و کسی نیست که این چنین مورد تحسین گونه قرار گیرد. شیفتگی گونه تا بدان حد می رسد که می گوید: ... حافظا، این چه جنون است با تو یکسان بودن<sup>(۱۴)</sup>. او در قطعه تقلید خطاب به حافظ می گوید: حافظا، دلم می خواهد از شیوه غزلسرای تو تقلید کنم. چون تو قافیه پردازم و غزل خویش را به ریزه کاری های گفته تو بیارایم. نخست به معنی اندیشم و آنگاه بدان لباس الفاظ زیبا پوشم... دلم می خواهد همه این دستورها را به کار بندم تا شعری چون تو، ای شاعر شاعران جهان، سروده باشم<sup>(۱۵)</sup>.

طبق طرحی که در سر داشتیم قرار نبود درباره دیوان شرقی - ولو آنکه بیشترین ارتباط را با بحث ما دارد، تا این اندازه سخن بگویم، چه یافته ها و اندیشه های من در زمینه ادب تطبیقی، و مقایسه این دو شاعر - حکیم بلند مرتبه، بر مطالب و مسائل دیگر مبتنی بود؛ از این روی، فقط با اشاره به اینکه بهترین ستایش های گونه از حافظ، در کل دیوان شرقی دو شعر / قطعه بی پایان، و راز آشکار است که هر دو در بخش حافظ نامه این دیوان است و هر دو در دو ترجمه فارسی شفا و دکتر صفوی آمده است - این مبحث را به پایان می بریم<sup>(۱۶)</sup> و به وجوه شباهات شخصیتی، فکری و فرهنگی این دو اندیشه ور فرزانه شادکام جهان ادبیات و ادبیات جهانی (که اصطلاحی پیش نهاده و ساخته خود گونه است) می پردازیم.



## ۱. زمینه تاریخی / جغرافیایی / فرهنگی

نخستین شباهت تاریخی - فرهنگی بین جهان اسلام / ایران از یک سو، و اروپا / آلمان از سوی دیگر این است که هر دو دوران باستانی درخشانی را از سرگذرانده‌اند. فرهنگ / تمدن ایران باستان از ۵ - ۶ قرن قبل از میلاد مسیح و سپس اسلام تا قرن چهارم هجری، قرینه فرهنگ / تمدن درخشان یونان و روم باستان است. یک تفاوت طنزآمیز بین تاریخ تمدن / فرهنگ ما (ایران اسلامی) و اروپای مسیحی این است که اروپا اول قرون وسطی را طی کرده و بعداً به رنسانس (نوزایی / تجدید حیات فرهنگی) رسیده است. و ایران (و جهان اسلام) اول رنسانس خود را داشته، سپس به قرون وسطی رسیده است.

به تعبیر دیگر تابناک‌ترین دوران تاریخی - فرهنگی ما (ایران اسلامی / جهان اسلام) از قرن اول تا چهارم هجری برابر است با قرن هفتم تا یازدهم میلادی اروپا؛ اروپایی که حدوداً از سال ۵۰۰ تا ۱۵۰۰ میلادی را قرون وسطی نامیده که نیمه اولش یعنی ۵ قرن از این ده قرن، قرون تاریک [Dark Ages = مُظلمه] است و اگر باریک شویم قرون تاریک اروپای قرون وسطی، با قرون تابناک تاریخ / تمدن / فرهنگ ما عمدتاً هم‌زمانی دارد. همین است که در آن اعصار / هم‌زمانی‌ها، فرهنگ و تمدن اسلامی، و ایران اسلامی و اسلام ایرانی ما، فرهنگ و تمدن مسلط بود و بخشنده. و فرهنگ و تمدن چند ملیتی اروپا / غرب، گیرنده. آثار علمی ما از جمله آثار رازی و ابن سینا و ابن هیثم و خیام و ده‌ها تن دیگر، به لاتین و سایر زبان‌های اروپایی ترجمه می‌شد. این از علم. در فلسفه هم وضع بر همین منوال بود. ابن سینا بر توماس آکوئیناس اثر می‌گذاشت و غزالی بر دکارت و پاسکال. چنگیز به ما هجوم آورد، و آتیلا به اروپا، و تیمور به هر دو. در قرن هشتم هجری هم ایران شیوه حکومت ملوک‌الطوایفی داشت، هم آلمان - حتی در عصر گوته - که جزو امپراتوری مقدس روم بود. هم ایران مجموعه‌ای از ایالات نامتحد بود هم آلمان.

اما این از شگفتی‌های تاریخ تمدن است که جهان اسلام و ایران چنگیز زده و هلاکو زده و تیمور زده زودآزود کمر راست می‌کند و تجدید حیات علمی - فرهنگی می‌یابد و ابن اثیر و ابن خلدون و ابن فارض و ابن عربی و خواجه نصیر و غیاث‌الدین جمشید کاشانی و مولوی و سعدی و حافظ و دهها فرهیخته فرهنگ‌ساز دیگر در قرون هفتم و هشتم هجری به عرصه می‌آیند. علوم دینی و بلاغی / زبانی و فرهنگ‌نویسی به کمال رشد می‌رسد. نیز عرفان و تصوف، و هنرهای چون تذهیب و مینیاتور و خوشنویسی. موسیقی علمی در جهان اسلام از عصر فارابی و ابوالفرج اصفهانی صاحب اغانی تا عبدالقادر مراغی رشد بسامان و شتابان دارد.

شیراز در قرن هشتم هجری دارالعلم و برج اولیا به شمار می‌آمده است و آغاز جوانی و هنر‌نمایی حافظ با عصر آخرین پادشاه / امیر آل‌اینجو یعنی شاه شیخ ابواسحاق قرین است. ابواسحاق شیراز و فارس را به رشد و رفاه مادی، و نیز اعتلای فرهنگی می‌رساند. نقش این‌گونه حامیان هنر و فرهنگ، آفریدن یا پدید آوردن هنرمند و فرهنگ‌ساز نیست، بلکه حداکثر زمینه‌سازی و تشویق و حمایت است. او از جدی‌ترین حامیان و حتی مصاحبان و معاشران حافظ است. پس از او آل مظفر، با قلع و قمع ابواسحاق به صحنه سیاسی فارس و کم‌کم همه ایران می‌آید. اگر چه خاندان‌های حکومت‌گر دیگر و رقیب مانند آل جلایر در کارند. از آل مظفر / مظفریان فقط پادشاه / امیر اول یعنی امیر مبارزالدین محمد، بی‌هنر و هنر ستیز و زهد فروش و سخت‌گیر و محاسب پیشه از آب در می‌آید که ظاهر سازانه و برای جلب حمایت خلیفه وقت در جهان اسلام است. با سخت‌گیری‌ها و



قساوت‌های رماننده او فرزندش شاه شجاع بر او می‌شورد و به تعبیر امروز کودتای می‌کند و پدر را ابتدا محبوس، سپس نابینا و دق مرگ می‌کند و افکار عمومی هم حامی اوست. شاه شجاع اهل فرهنگ است. او مهم‌ترین حامی حافظ بعد از ابواسحاق است. او نیز مانند حافظ، حافظ قرآن و دارای دانش‌های رایج زمانه از علوم قرآنی و بلاغی است. همچنین شاعر است و با حافظ مشاعره دارد. وزرای فرهنگ پرور و رجال نیکوکار عصر نظیر خواجه تورانشاه، و قوام‌الدین صاحب عیار و حاجی قوام، رئیس مالیه و تمناچی فارس همه حامی و مشوق حافظ‌اند. و برادران و برادرزادگان شاه شجاع شاه یحیی و شاه نصرت‌الدین و زین‌العابدین (فرزند شاه شجاع) و شاه منصور همه حامی و مددجوی حافظ‌اند. و این سلسله را تیمور با در حمله به شیراز در نهایت در اواخر قرن هشتم که مقارن درگذشت حافظ است منقرض می‌سازد. تیمور با همه خونخواری و جهانگشایی بی‌محابا ادعای علم و دین دارد و حتی ادعای حفظ قرآن و گرایش به تشیع و ملاقات او با حافظ، قطع نظر از شاخ و برگها و افسانه‌ها و پیرایه‌ها، محتمل‌الصدق / الوقوع است. و حرمتی که به حافظ نهاده شبیه حرمتی است که جهانگشای دیگر در اروپا، یعنی ناپلئون به گوته می‌نهاده است. شیراز شهر رشد و رفاه و فرهنگ است (۱۷). از سری دیگر قرینه این جغرافیای فرهنگی و تاریخی برای گوته، چهار قرن پس از حافظ در آلمان، که آنجا هم - چنانکه گفته شد ملوک الطوائفی بوده، در شهر دوک‌نشین / امیرنشین وایمار برقرار بوده است. گوته در ۱۷۷۵ به دعوت کارل اوگوست به این شهر آرام و هنرمندپرور و به دربار راه یافت و مشاغل عمده وزارت و رییس / مشاور شورای حکومت و خزانه‌داری و چیزی شبیه وزارت راه و معادن یافت. بسیاری از متفکران و هنرمندان هم به دعوت و حمایت او، از جمله هردر و شیلر به همین دربار یا سایه حمایت آن راه یافتند و گوته هم از حمایت دوک / مهین دوک و هم همسرش برخوردار بود. و در سال ۱۸۲۵ هم به خیر و خوشی پنجاهمین سالگرد حکومت کارل اوگوست را جشن گرفتند. و گوته ۷ سال بعد از آن هم تا درگذشتش در سال ۱۸۳۲ از یاری و هنرپروری او برخوردار بود. در این فاصله فقط یک سفر در ساله به ایتالیا رفت که او را از نظر گسترش درک و دید هنری و فرهنگی تکان داد. سپس مسئولیت‌های درباری و کاری را بسیار کمتر کرد و با تمرکز و پیگیری شگفت‌آوری به سرودن شعر و نمایشنامه و نوشتن نامه (تا مرز ۱۲۰۰۰ مکتوب / ۱۴۰۰۰ هم گفته‌اند) و اداره تئاتر شهر و حمایت از فضلا حتی بزرگانی چون کانت، زندگی شادکامانه و پربراری داشت. و تحت نظارت خودش نخستین مجموعه آثارش در وایمار از ۱۷۸۷ تا ۱۸۱۹ در ۱۳۳ جلد چاپ شد که ۵۰ جلد آن شامل مکاتبات اوست و ۱۲ جلد شامل یادداشت‌های روزانه، و ۱۰ جلد آثار علمی. گوته پس از اثبات و ابراز لیاقت و کاردانی، چنانکه اشاره شد از زیر بار کمرشکن کارهای اداری / اجرایی، رندانه کنار کشید. و گفتنی است و گفته خواهد شد که از عبث و عسرت و عشق و خوشگذرانی هم یک دم غافل نبود.

در ذیل این مبحث، شاید بی‌ربط نباشد اگر چند سطری هم در باب مثنوی و منش و نگرش سیاسی حافظ و گونه نوشته‌شود. هر دو عمیقاً و اصالتاً محافظه‌کار بودند و طرفدار ثبات سیاسی و بلکه ثبات وضع موجود. هر دو هر قدر در عالم فرهنگ و هنر انقلابی و ژرف‌اندیش بودند، در عالم سیاست صاحب‌نظر، تا چه رسد به صاحب نظریه، نبودند. حوادث بزرگی که گوته در زندگی خود دیده بود یکی انقلاب فرانسه بود، و دیگر چنانکه خودش تصریح دارد به پایان رسیدن حفره دو کانال پاناما و سوئز که پیروزی علمی - فنی مهمی به شمار می‌آمد. چون دوره ترور و وحشت و اعدام‌ها و آشوب‌های بعد از انقلاب فرانسه فرارسید، او مخالفت علمی



(با نگارش چند رساله سیاسی) و مخالفت عملی خود را با هم‌کارب کارل اوگوست به فرانسه حمله کردن، نشان داد. و طبعاً روی کار آمدن ناپلئون را مثبت تلقی کرد. و در حمله ناپلئون و سپاهش به وایمار که دیری نپایید و نیک انجام بود، با او مکرر ملاقات و بحث و گفت کرد و بالصراحه او را نجات‌بخش فرهنگ و تمدن نامید. ناپلئون هم که پیشاپیش، چنانکه مشهور بود، هفت بار اولین ناستان گوته - رنج‌های جوانی در تو - را خوانده بود، احترام حکیم را نگه داشت و با او بحث‌های ادبی - تاریخی - فرهنگی و هنری می‌کرد. (۱۸)

از سوی دیگر حافظ هم جز با امیر مبارزالدین قسی‌القلب و تندخوی سخت‌گیر و متظاهر به اجرای آداب و احکام و حدود شریعت، با ۶ - ۷ امیر / پادشاهی که در طی عمرش بر شیراز حکومت کردند، در کمال تفاهم و مدارا و همزیستی گذراند، و حتی در حد مشاوره، همکاری کرد. و از همه یا اغلب آنان مستمری و صله دریافت کرد. مدح‌سرایی او هم یک هنجار و رفتار عادی بود که از آغاز شعر فارسی سابقه داشت. از اولین شعرهای فارسی مدح و صیف سگزی در حق یعقوب لیث است و قصاید مدح امیر رودکی پدر شعر فارسی درباره نصر بن احمد سامانی و ابوجعفر احمد بن محمد حکمران سیستان، تا می‌رسیم به یکی از درخشان‌ترین ادوار شعر فارسی که دوره غزنویان، به ویژه محمود غزنوی است که سبصد - چهار صد شاعر و دانشمند در دربار خود یا تحت حمایت دربار داشت. فردوسی، صاحب بزرگترین حماسه تاریخی - اساطیری فارسی و یکی از بزرگترین حماسه‌های تاریخ بشری، با محمود بیع و شرط کرده بود که چندین و چند سال (که شد سی سال) شاهنامه را بسراید و در ازاء آن، صله یا حق‌التالیفی کلان (گویا یک دینار طلا در برابر هر بیت، که مقدار آن در هر حال کلان بوده، و دقیقاً نمی‌دانیم چه میزان بوده) دریافت دارد. و قبضی در این امر و سنت مرضیه نمی‌دیده، و اگر اختلافی یا اعتراضی پیش می‌آید، در زمینه اجرای آن عهد است، و بدعهدی محمود که یا از سر رشک یا تخلیط رقبای فردوسی، یا اختلاف مذهبی، زیر قول خود می‌زند و دینار طلا را به درهم نقره بدل می‌سازد که طبعاً واکنش فردوسی هم باید در این حدود باشد که مدح محمود را از بعضی جاهای شاهنامه (و نه از آغاز آن که مدح محمود محفوظ مانده است) می‌زداید و به جایش هجویه می‌سراید. آری نباید از ورای منشور ارزش‌ها و ارزیابی‌های جدید، رفتارهای بزرگان قدیم را سنجید. اگر حمایت دربارها در طول سه - چهار هزاره، از علما و هنرمندان و فرهیختگان نبود، امروزه پیشرفت علم و فرهنگ تا به این پایه نرسیده بود.

حافظ بر خلاف گوته، تصور ساده‌دلانه هم از انقلاب سیاسی - اجتماعی نداشت. زیرا در حافظه تاریخی او یا حمله چنگیز بود، یا هجوم هلاکو و برانداختن یکی از عظیم‌ترین سلسله‌های تاریخ اسلام و ایران و جهان (یعنی عباسیان)، یا فتنه تیمور که او را صوفی دجال فعل ملحد شکل می‌خواند. و غزل دو یار زیرک و از باده‌کهن دو منی سرا پا در حمله به تیمور و هجو اوست که بسیار پرده‌پوشانه و هنری است (۱۹).

## ۲. جامعیت فرهنگی

بر خلاف بحث پیشین، این مبحث را می‌توان به ایجاز برگذار کرد. گوته به کمترین زمینه علمی - فرهنگی - هنری بود که بی‌علاقه باشد، یا در آن زمینه کار نکرده باشد. او در زمینه زمین‌شناسی (و کانی‌شناسی)، گیاه‌شناسی (که صاحب نظریه و کتاب مهمی درباره دگردیسی گیاهان بود) جانورشناسی، نورشناسی، و به ویژه رنگ‌شناسی کار و تحقیقات مادام‌العمر کرده بود. آثار علمی او بالغ بر ۱۰ مجلد است. علاوه بر دیگران، خود



داروین هم او را از پیش‌اندیشان نظریه تکامل خود شمرده است<sup>(۲۰)</sup>. گوته در عالم ادب، به ویژه داستان‌نویسی، شعر و شاعری و نمایشنامه‌سرایی / نویسی دستی توانا داشت و کارنامه او بسیار پر بار است. و چنانکه اشاره شد حتی به شرق‌شناسی هم علاقه و در آن مطالعه و تحقیق داشت. و به اجماع همه صاحب‌نظران بزرگترین اثر او نمایشنامه منظوم فاوست است که هشتاد و یک سال اولیاش ریشه‌ای چند صد ساله در ادب عامیانه و سپس عالمانه اروپا داشت و تکمیل آن نزدیک به شصت سال طول کشید که درباره آن در بحث از سبک و سیاق او بیشتر سخن خواهیم گفت.

حافظ از نظر جامعیت، بیشتر با گوته قابل مقایسه است؛ تا از نظر پرکاری. کارنامه حافظ حجمی برابر با یک پنجاهم کار و کارنامه گوته دارد. البته این احتمال هست که آثار دیگر حافظ (از جمله شرح و حاشیه‌ای بر تفسیر کثاف زمخشری) از بین رفته باشد. چه حتی همین دیوان ۵۰۰ غزلی را هم دیگری (که سنتاً به محمد گلندام معروف است، با مقدمه مهمی بر جمع و تدوین خود از این دیوان با اشارات کمابیش روشنگر زندگینامه‌ای راجع به حافظ) گردآورده است.

اما در اینکه حافظ دارای معارف و دانای علوم گوناگون است تردیدی نیست. حافظ به طبع و به الزام حرفه شاعری ذهنی و مطالعاتی دانشنامه‌ای داشت. می‌بایست از هر علم و فن طرفی بداند. از شطرنج گرفته تا طب. اما معارف و تحقیقات و مطالعات اصلی او یکی در زمینه علوم قرآنی و قرآن‌پژوهی بود، دیگر در زمینه علم کلام (کلام فلسفی از آن‌گونه که در مهم‌ترین اثر کلامی قرن هشتم یعنی موائف قاضی عضد ایجی مطرح شده است)، و سپس در زمینه علوم بلاغت و فنون سخنوری بود. و شغل شاغل او به قول همان گلندام جامع دیوان «تحصیل قوانین ادب و تجسس دواوین عرب» بود. یعنی دیوان پشت دیوان خواندن، اعم از شعر عربی یا فارسی، و پژوهش در علوم بلاغی که مانند علوم قرآنی در قرن هشتم / قرن حافظ به اوج اعتلای خود رسیده بود. راقم این سطور در همین زمینه معارف گوناگون حافظ، و حتی اینکه حافظ چه کتابهایی می‌خوانده است، با شرط وجود قرائن ملموس و عینی، بیش از یکصد کتاب را به اسم و رسم معرفی کرده‌ام<sup>(۲۱)</sup>. از آن گذشته حافظ و گوته هر دو در عرفان و متون عرفانی مطالعه داشته‌اند، که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد.


### ۳. شادکامی، لذت‌گرایی، زهد ستیزی

به شهادت آثاری که از گوته و حافظ باقی مانده است هر دو طبیعت و ذهنی شاد و خاطری امیدوار داشته‌اند. رمانتیک بودن (که شرحش خواهد آمد) حاکی از احساساتی بودن هر دوی آنهاست. حتی غمی که در بعضی آثار آنها دیده می‌شود غمی شاد است. حافظ می‌گوید: چون غمت را نتوان یافت مگر در دل شاد / ما به امید غمت خاطر شادی طلبیم + حافظ آن روز طربنامه عشق تو نوشت / که قلم بر سر اسباب دل خرم زد. گوته می‌سراید: اکنون که جنگل‌ها هر بهاران سبز می‌شوند و جاودانه زندگی از سر می‌گیرند، ما نیز دل قوی کنیم و از آنان سرمشق گیریم. طعم لذات گذشته را بچشیم و به دیگران نیز بچشانیم تا خوشی‌های جهان را بخیلانه برای خود نخواسته باشیم. از این پس باید در هر مرحله از زندگی راه و رسم شاد بودن و نشاط انداختن را بیاموخت. ولی من این سعادت را جز در کنار حافظ شیراز نمی‌یابم. زیرا وقت خوش را باید با آنان که قدر خوشی را می‌دانند به سر برد<sup>(۲۲)</sup>.



شور زندگی در وجود و آثار هر دو شاعر عاشق پیشه عالیمقام، که از ریاضت و زهد و حتی پارسایی می‌گیرزند، موج می‌زند<sup>(۲۳)</sup>. هر دو هم زندگی مادی - دنیوی را جدی گرفته‌اند، هم زندگی معنوی و مینوی را (که شرحش خواهد آمد). هر دو اهل بزم و طبیعت‌اند (با این تفاوت که طبیعت‌گرایی / دوستی گوته علمی - تحقیقی هم هست. و او هم مانند حافظ و سعدی و عرفای ما طبیعت را سرشار از آیات و تجلیات الهی می‌دانست که در این بار مشروح‌تر سخن خواهیم گفت). همچنین هر دو اهل طنز<sup>(۲۴)</sup> و موسیقی و عشق (هم زمینی هم آسمانی / ادبی / افلاطونی / عرفانی) و رندی‌اند. درباره‌ی همانندی‌های شگرف رند حافظ و فاوست [ = شخص / شخصیت، و نه کتاب ] گوته نیز ان‌شاءالله بحثی خواهیم داشت. هر دو در عین آنکه به اصعب روزی، بوالعجب کاری پریشان عالمی اعتقاد دارند و برآنند که به قول حافظ: آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست / عالمی از نو باید ساخت و ز نو آدمی، اما در نهایت جهان موجود را بهترین جهان ممکن می‌دانند (قول حکمای بزرگ شرق و غرب: از جمله غزالی و لایب‌نیتس، که اندیشه غزالی و هم‌اندیشان او در حافظ نفوذ داشته، و لایب‌نیتس هم تأثیر مهم و ماندگاری، همانند تأثیر سازنده اسپینوزا بر گوته داشته است).

شایان ذکر است که هر دو در عین اخلاق‌گرایی و ارج و اهمیت بسیاری که برای اخلاق و حتی اخلاقیات، و نیز برای اندیشه و معتقدات دینی قائلند، از آنجا که وسعت مشرب دارند و سرشار از شور زندگی هستند، با ریاضت و زهد میانه‌ای ندارند، و طبعاً از ریا - چه دینی، چه عرفانی، چه عرفی / اخلاقی، و چه هنری = اسنویسم - تنفر دارند.

گوته می‌نویسد:  من نیز چون فردوسی و حافظ پیوسته از دست روحانی نمایان در عذابم. زیرا نمی‌توانم تشریفاتی را که برای پرستش خداوند در دین عیسی قائل شده‌اند به دیده قبول بنگرم؛ همچنین (در رنج‌نامه):

حافظ شیراز نیز همچو من از دست ریاکاران خودمین در رنج بود و همه عمر با آنان ستیزه کرد.<sup>(۲۵)</sup>  
حافظ هم در نفی زهد و ریا آیات درخشان و غالباً طنزآمیزی دارد:

ما مرد زهد و توبه و طامات نیلیم	با ما به جام باده صافی خطاب کن
بالا بلند عشوه گر نقشباز من	کوتاه کرد قصه زهد دراز من
صوفی گلی بچین و مرقع به خار بخش	وین زهد خشک را به می خوشگوار بخش
زهد گران که شاهد و ساقی نمی‌خرند	در عرصه چمن به نسیم بهار بخش
یارب به وقت گل گنه بنده عفو کن	وین ماجرا به سرو لب جویبار بخش
شکرانه را که چشم تو روی بتان ندید	ما را به عفو و لطف خداوندگار بخش
ز خانقاه به میخانه می‌رود حافظ	مگر ز مستی زهد ریا به هوش آمد
آتش زهد ریا خرمن دین خواهد سوخت	حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو
می صوفی افکن کجا می‌فروشند	که در تابم از دست زهد ریایی
بود آیا که در میکده‌ها بگشایند	گره از کار فرو بسته ما بگشایند
در میخانه بپستند خدایا مپسند	که در خانه تزویر و ریا بگشایند



اگر از بهر دل زاهد خود بین بستند دل قوی‌دار که از بهر خدا بگشایند

و ده‌هایت و غزل دگر

#### ۴. هنر / اصالت هنر

گفته با همه ذوالفنون و جامعیت علمی - فرهنگی، هنر را مهمترین معنای زندگی و کارفرمای خود می‌دانست. کارنامه‌اش که بیش از دوسوم آن آثار هنری (شعر، نمایشنامه، داستان) است حاکی از این اعتقاد اوست. و هم او هم حافظ اعتماد به نفس هنری صریحی دارند و از ابراز آن ابایی ندارند. گفته در خاطرات و نامه‌ها و زندگینامه‌های خود نوشت، به تلویح و تصریح از قدرت خلافت هنری و استعداد و ذوق و قریحه نبوغ آسای (بدون ذکر کلمه اخیر) خود یاد می‌کند. حاشا که تصور کنیم این دو اندیشه‌ور هنرور، هنر را سرگرمی، تفریح و تجمیل بدانند، بلکه برعکس هنر را آفرینش انسان، چنانکه آفرینش انسان را هنر خدا و طبیعت را تجلی جمال جمیل او می‌دانستند. حافظ می‌گوید:

قلندران طریقت (حقیقت) به نیم جو نخرند قبا‌ی اطللس آن‌کس که از هنر عاریست

معرفت نیست در این قوم خدایا مددی تا برم گوهر [= هنر] خود را به خریدار دگر

حافظ سخن بگویی که بر صفحه جهان این نقش ماند از قلمت یادگار عمر

دوستان عیب من بی‌دل حیران مکنید گوهری دارم و صاحب نظری می‌جویم

حافظ بپر تو گوی فصاحت که مدعی هیچش هنر نبود و خیر نیز هم نداشت

عشق می‌ورزم و امید که این فن شریف چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود

آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند تکیه آن‌ها که برین بحر معلق نکنیم

حجاب ظلمت از آن بست آب خضر که گشت ز طبع حافظ و آن شعر همچو آب خجل

حافظ چو آب لطف ز نظم تو می‌چکد حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت

و سرانجام به اوج خودستایی هنری او که اوج هنر خودستایی هم هست - و ستا در شعر فارسی و عربی (و

شاید اروپایی هم) این‌گونه خودستایی‌ها رواست و خلاف فروتنی و اخلاق نیست - می‌رسیم که می‌گوید:

کس چو حافظ نکشید / نگشاد از رخ اندیشه نقاب / تا سرزلف سخن را به قلم شانه زدند<sup>(۲۶)</sup>.

#### ۵. سبک و سیاق هنری

الف) شیوه شاعری گفته و حافظ با آنکه هم تفاوت و فاصله تاریخی چهار صد ساله، هم تفاوت افق فرهنگی دارند، قابل مقایسه و حتی تطبیق و انطباق است. سبک هر دو آمیزه‌ای است از سه عنصر:

۱ - نوکلاسیسیسم ۲ - رمانتیسیسم ۳ - سمبولیسم (نمادپردازی، بیان کنایی و قابل تأویل).

گفته فقط مردی نیست که از طبیعت بتزیسد، او مردی است که خود را به مشابه طبیعت کشف می‌کند.

ارتباط میان طبیعت و انسان را، بعدها رمانتیسیسم به حقیقتی عام، حتی موضوعی پیش پا افتاده تبدیل کرد. اما

معدودی از شاعران رمانتیک می‌توانند آن حقیقت را (سویای صرف اعلام آن) با آن شور و تداوم و چنین

بی‌شائبه تجسد بخشند<sup>(۲۷)</sup>. گفته هم مانند کانت و روسو متأثر از ژنیهضت حاکم رمانتیک بود که تلاش می‌کرد



عقل را با احساس، فلسفه را با دین، و اصول اخلاقی را با عصیان سازش دهد<sup>(۲۸)</sup>. این عصیان و در افتادن با قرار و قانون‌های بی دلیل، هسته مرکزی نهضت ادبی مهمی به نام اشتورم اوند در انگل را تشکیل می داد. و دو اثر از آثار اولیه گوته یعنی ورق و گونس در پیشبرد این نحله ادبی - فرهنگی مؤثر افتاده بود. نام این نهضت از نام اثر یکی از نویسندگان این مکتب گرفته شده بود. و معادل انگلیسی آن را Storm and Stress یاد کرده اند. بعضی از منابع فارسی آن را «غوغا و تلاش» و «طوفان و طغیان» ترجمه کرده اند که رسانا و زیبا نیست. شاید جوش و جوش که نام کتاب منتشر نشده ای از ادیب و شاعر نامدار معاصر آقای دکتر سیدعلی موسوی گرمارودی است، برای آن مناسب تر باشد. برای شناخت اجمالی این مکتب، و ملاحظه شباهت‌های فکری - رفتاری - فرهنگی آن و پیروان آن با قلندرگری و ملامتیگری و عقل ستیزی مکتب حافظ، معرفی کوتاهی از آن به دست می دهیم.

اشتورم اوند در انگ، نهضت ادبی آلمانی نیمه دوم قرن هجدهم است که مشخصه های عمده آن عبارت بود از طغیان علیه مقررات خشک ناشی از عقل پرستی روشنگری ادویشنگری و تقلید بی ثمر و سترون از ادبیات فرانسه. همچنین ستایش طبیعت و شهود و اشراق و احساسات و امیال طبیعی انسانی، و گرامیداشت عاطفه، تخیل، و طبع خلاق که سرچشمه زاینده هنر و ادبیات است. آثاری که بر وفق این مکتب نوشته شده علی الاصول دارای ساختاری آسانگیرانه و زبان سر راست و جوش و کوشش پویا و عاطفیگری است. این گونه آثار عمدتاً به طغیان فرد در برابر نابسامانی‌ها و بیدادهای اجتماع می پردازد. گوته و فریدریش شیلر کار و بار ادبی - هنری خود را به عنوان اعضای برجسته این نهضت آغاز کردند.<sup>(۲۹)</sup> گرامیداشت عاطفه و تخیل و طبیعت و طبع خلاق و شهود و همه خدایی (وحدت وجود) و انتقاد از عقل گرایی بی محابا که جان و جوهر این نهضت است در شعر و شخصیت حافظ هم مشهود است.

اما درباره رمانتیک شعر دن حافظ، با آنکه در ادبیات تطبیقی لزوماً هر مکتب در ادب شرق قرینه ای در ادب اروپا / غرب ندارد، اما عشق و احساسات و غم دوستی و نازک اندیشی که در سبک عراقی فارسی [مراد عراق عجم است] - با نمایندگان بزرگی چون عطار و عراقی و مولوی و سعدی و حافظ - جزو ارکان رمانتیسم / رمانتیسیسم است.

اما نو / نئوکلاسیسیسم حافظ هم احتیاج به اثبات ندارد. فصاحت و اصالت و متانت کلام حافظ با عهد کلاسیسیسم شعر و ادب فارسی که با سبک خراسانی (از رودکی و فردوسی و شعرای معاصر آنها و یک دو قرن بعد مانند عنصری و فرخی تا انوری و ظهیر فاریابی و خاقانی و دیگران) قابل انطباق است، نیاز به استدلال و اثبات ندارد. و این نو / نئوکلاسیسیسم تا یک قرن بعد از حافظ، و اوجش در جامی، برقرار است، سپس جای خود را به سبک هندی می دهد.

می ماند سومین قائمه یا رکن همانندی [بخوانید: همانندنگاری] حافظ و گوته و آن نمادپردازی یا کنایی سرایی است و نیز قابلیت تأویل که شاید کمتر شاعری از شعرای سبک عراقی سخنش این همه مانند حافظ دو پهلو و سرشار از کنایه و قابل تأویل باشد. کافی است فقط به دو مسأله معشوق و می که بیشتر هم به مناسبت دیگر در همین مقاله از آنها یاد کردیم، بیندیشیم. قداما دو گونه معشوق و می در شعر حافظ سراغ کرده بودند. اما هنوز شعرهایی بود که می معشوق آنها نه بالصراحه عینی بود (در مورد معشوق = زمینی / انسانی؛ در مورد می = انگوری) و نه بالصراحه مجازی - معنوی (در مورد معشوق = آسمانی / الهی / افلاطونی؛ در مورد می: کنایه



از عشق عرفانی و سرمایه تقرب به معشوق ازلی / حقیقی یعنی خداوند). این بنده، در نخستین اثر حافظ پژوهی خود، برای نخستین بار، از نوع سومی معشوق و می، سخن گفتم و آن معشوق ادبی و می ادبی است. یعنی معشوق و می انتزاعی که تعبیه و برساخته‌ای ذهنی - ادبی است و دستمایه معنی / مضمون آفرینی‌های شاعر قرار می‌گیرد. و انصاف را که در شعر حافظ و سعدی و مولانا این سه‌گونه / تیپ از شاهد و شراب قابل بازیابی است؛ علی‌الخصوص در شعر حافظ. اما هستند اقراط‌گرایانی که همه جا مراد از شاهد و معشوق را در شعر حافظ، معشوق ازلی - آسمانی - الهی می‌گیرند. و مراد از شراب را، مایه عشق و وحدت؛ و میخانه و خرابات را کنایه از «رهایی از خود» و ترک نفسانیت و انانیت می‌شمارند. و راقم این سطور در آثار حافظ پژوهی خود به تفصیل در این باره بحث کرده‌ام، و اهل نظر، در آنها و نظریه می و معشوق ادبی به نظر لطف و موافقت نگریسته‌اند.

(ب) آنچه گفته شد نظر به محتوا و رویکرد شاعرانه در شعر و هنر حافظ و گونه داشت، ولی سبک و سیاق یا شیوه هنری، ناظر به ساختار / صورت اثر هم هست.

نگارنده در طی چند هفته‌ای که درباره و در بعضی آثار گونه تأمل و مطالعه می‌کرد، وقتی به بزرگترین اثر او یعنی فاوست / فاووست *Faust* رسید دو شباهت بین آن و حافظ / شعر و شخصیت حافظ پیدا کرد که در اینجا نظر به کمبود جا، فقط به اجمال و اشاره از آن سخن می‌گوید، تا انشاءالله اگر توفیق الهی دستگیری کرد و عمر و امکان و همت و حوصله‌ای بود، به تفصیل در مقاله‌ای مستقل از «دیوان حافظ و فاوست گونه» بحث خواهد کرد.

مجموعه و ملخص کلام آنکه فاوست دو شباهت عمده با شعر و آفرینش هنری حافظ دارد، از این قرار: (۱) شخص / شخصیت فاوست، شبیه رفتن حافظ است. (۲) ساختار / صورت نمایشنامه منظوم / منظومه نمایش گونه فاوست از دو نظر شباهت غیر قابل انکار و شگفت‌آوری با ساختار و صورت شعر / دیوان حافظ دارد. الف) سبک هر دوی این اثرها پاشان یعنی گسسته - پیوند است، یعنی انسجام و ترتیب و توالی منطقی و اتحاد معنایی - مضمونی ندارد. ب) از فرط پر معنایی و داشتن اشارات و تلمیحات متعدد پیدا و پنهان همسانند: زیر هر نغمه که زد راه به جایی دارد.

به مسأله پاشانی غزل حافظ، غیر از خودش، نخست بار شاه شجاع که احساس رقابت داشته است، از سر طعن و طعنه اشاره می‌کند. در عصر جدید نخست بار این بنده با شواهد کافی استدلال‌هایی که امیدوارم قانع‌کننده باشد - و در این ۱۶ - ۱۷ سال از طرح این نظریه می‌گذرد بسیاری از حافظ پژوهان و اهل ادب پذیرفته‌اند. - به این مسأله توجه و آن را طرح کرد و نشان داد که شعر حافظ با غزل سنتی ماقبل خود، حتی مقتدایان بزرگی چون مولانا و سعدی فرق دارد. یعنی برخلاف آنها هر بیت یا دو بیت از غزلش ساز و سرودی دیگر سر می‌کند. یعنی غزلش برخلاف غزل در سابقه و سنت شعر فارسی اتحاد / وحدت معنایی - مضمونی ندارد و سپس در گام دیگر نشان داد که از این نظر ساختار و صورت غزل حافظ تحت تأثیر و همانند سوره‌های قرآن کریم است. در قرآن واحد سخن آیه است و آیات لزوماً تسلسل و توالی خاصی را پیگیری نمی‌کنند. مگر فقط در یک جا و آن سوره یوسف است که فقط داستان یوسف (ع) را باز می‌گوید. و گرنه حتی سایر قصص قرآن هم یکپارچه نیست و برای ملاحظه و پی بردن به داستان ابراهیم (ع)، موسی (ع)، عیسی (ع) و سایر ۲۵ پیامبری که قرآن کریم



از آنها یاد کرده است باید به سوره‌ها و آیات مختلف رجوع کرد. و چون این بحث را به تکرار و تنوع در مواضع و موارد دیگر به نحوی مستوفایان داشته‌ام، در اینجا تکرار نمی‌کنم و علاقه‌مندان را به منابع و آثار پیشین ارجاع می‌دهم<sup>(۳۰)</sup>.

اما دربارهٔ فاوست که مهمترین اثر گوته، و از شاهکارهای جاویدان ادب جهان است، باید اندکی بیشتر سخن گفت به ویژه که نگارش / سرودن این اثر، از اولین جوانه‌ها و جرقه‌ها تا تکمیلش در دو بخش، از اوایل سال ۱۷۷۲ تا اوت ۱۸۳۱ (هفت ماه قبل از درگذشت گوته) نزدیک به شصت سال طول کشیده است.

فاوست از زندگی و شخصیت افسانه‌آمیز دکتر فاستوس / یوهان فاوست، پزشک نامدار آلمانی قرن شانزدهم گرفته شده است. او که طبق افسانه‌ها به طرز مرموزی درگذشته بود، روحش را در ازاء جوانی و دانش و قدرت جادو کردن به شیطان - که مفیستوفلس مظهر اوست - فروخته بود. این روایت شفاهی بود و شاخ و برگ‌های بسیار داشت. تا اشپیس Spiess نخستین روایت مکتوب از آن را به آلمانی ساده و غیر هنری به دست داد (۱۵۸۷ م). از روی ترجمهٔ انگلیسی آن، کریستوفر مارلو، دکتر فاستوس را به صورت نمایشنامه درآورد (۱۵۹۳ م). جز اینها روایات و برداشت‌های مختلفی اعم از عامیانه و هنری از آن اقتباس و منتشر شده، که آخرین اقتباس هنری - ادبی آن از توماس مان، گونه‌شناس و نویسندهٔ نامدار معاصر آلمانی است که در همین مقاله از دو مقاله ارزشمند او استفاده شایان برده‌ایم. اشپیس و مارلو فاوست را به صورت اوباشی تصویر می‌کنند که عادلانه کیفر می‌یابد... اما لینگ او را نماد کوشش‌های قهرمانانه و بلندپروازانهٔ انسان برای نیل به علم و قدرت می‌شمارد و از این رو او را در خور ستایش و رستگاری می‌داند. گوته در فاوست خود پیرو همین نظر است. در این روایت، عشق و نیروی نجات‌بخش زن بر افسانه‌ها و برداشت‌های پیشین اضافه شده و داستان که آمیزهٔ غریبی از افسانه و واقع‌گویی و فلسفه و الهیات و اساطیر و تاریخ و اشارات و تلمیحات کتاب مقدسی و ادبیات و افسانه‌های کلاسیک یونان و روم و شرق و غرب است، از هیأت تراژدی بیرون آمده و طنز و ظراوت یافته و علاوه بر خود گوته بسیاری از محققان بر آن تعلیقات و شرح نوشته‌اند و به دهها زبان ترجمه شده است. گوته یک پاره از بخش اول این اثر را در دههٔ ۱۸۷۰ برای زمینه‌سنجی و نظریاتی منتشر کرد. اما انتشار جدی و رسمی جلد اول آن در سال ۱۸۰۸ و جلد دوم در ۱۸۳۳، یک سال پس از درگذشتش بود. پس از انتشار بخش اول فاوست گوته، لرد بایرون او را «سلطان ادبیات اروپا» خواند<sup>(۳۱)</sup>.

پس از این مقدمات می‌توان به سایر وجوه شباهات گوته و حافظ در فاوست اشاره کرد. الف) فاوست گوته، خود گوته است، همان‌گونه که رند حافظ، حافظ رند است [و این سخن را در مورد حافظ در سال ۱۳۶۶ در مقدمهٔ چاپ اول حافظ نامه آورده‌ام، و چیزی نیست که امروز و اکنون برای «وزن شعر» و افزایش این شباهت‌ها تراشیده باشم].

ب) هم فاوست [= شخص / شخصیت، نه کتاب] در فرهنگ شفاهی چند قرن پیش از گوته در افسانه - ادب آلمانی / اروپایی ریشه دارد و از اوباش و شارلاتان‌ها شمرده می‌شود، و هم رند پیش از حافظ و شعر و ادب فارسی و تاریخ ایران سابقه دارد (دست کم از قرن پنجم یعنی از تاریخ بیهقی و شعر سنایی به این سو) ولی بهترین پرداخت فاوست، به نیروی طبع و به دست همت و هنر گوته انجام می‌گیرد و بهترین پرداخت رند نیز اثر



طبع و طبیعت حافظ است. <sup>س</sup>  
 پ) هم فاوست و هم رند، در عین شیطنت و نکته‌دانی و هوشمندی و دانشمندی نوعی وارستگی - در عین دنیا دوستی و لذت‌گرایی و قدرت‌گرایی - دارند و حتی نوعی معصومیت و صداقت و نوعی طهارت اخلاقی. هم شهوت زندگی و خوشگذرانی و زیبایی دوستی دارند، هم فرزانه‌گی و دانش و بینش و ایمان و شک، و هم لاابالی‌گری و ملامتی‌گری و در نهایت عشق دارند، عشقی رستگاری بخش.  
 وقتی که یک خیل از شیاطین آماده می‌شوند که روح فاوست را به دوزخ ببرند، مفیستوفلس که دستیار / مرید / شاگرد / همکار و مظهر اوست و در روایت گزیده از شیطنتی بودنش کاسته شده، با وجود این از این وضع شادی می‌کند و لذت می‌برد. ولی از آنجا که فاوست با کیمیای عشق حقیقی، مس وجود خود را ز سر ساخته است، گروهی فرشته از آسمان به زمین می‌آیند و بقایای فانی / جسمانی او را به بالا / آسمان می‌برند و یکی از قهرمانان زن نمایشنامه (گرتچن) از مریم عذرا برای او شفاعت و علو درجات استدعا می‌کند و چنین می‌شود و جسم - روح فاوست با آن همه گناهکاری و شیطنت و شیطان‌زدگی به بالا می‌رود و تعالی می‌یابد که یادآور این آیات حافظ است:

نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو	که مستحق کرامت گناهکارانند
بهشت اگر چه نه جای گناهکارانست	بیار باده که مستظهرم به همت / رحمت او
قدم دریغ مدار از جنازه حافظ	که گر چه غرق گناهست می‌رود به بهشت
چون حسن عاقبت نه به رندی و زاهدی است	آن به که کار خود به عنایت رها کنند
ناممیدم مکن از سابقه لطف ازل	نوپس پرده چه دانی که که خوبست و که زشت
هر چند غرق بحر گناهم ز صد جهت	تا آشنای عشق شدم ز اهل رحمت
هست امیدم که علی‌رغم عذر روز جزا	فیض عفویش نهند بار گنه بر دوشم
از دل تنگ گناهکار برآرم آهی	کانش اندر گنه آدم و حوا فکنم
از نامه سیاه نترسم که روز حشر	با فیض لطف او صد ازین نامه طی کنم
دام سخت است مگر یار شود لطف خدا	ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رحیم
آسمان بار امانت نتوانست کشید	قرعه کار به نام من دیوانه زدند
ای دل مباش یکدم خالی ز عشق و مستی	و آنکه برو که رستی از نیستی و هستی
عاشق شو ارنه روزی کار جهان سرآید	ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی
فیض روح القدس از باز مدد فرماید	دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

۶. عرفان و حکمت

در این نوشته، هموار کوشیده‌ایم، به دلایل واقعی و زندگی‌شناختی و گونه پژوهی، گونه را حکیم بدانیم و بنامیم [ Sage = ]، نه فیلسوف [Philosopher] حرفه‌ای، او نامونو، که بزرگترین حکیم و شخصیت گونه‌وار در فرهنگ و ادب اسپانیا و اسپانیایی زبان، در قرن بیستم است، در شاهکارش درد جاودانگی [ = سرشت سوگناک زندگی ] می‌گوید: «فلسفه ما عینی و ملموس است؛ و راستی مگر گونه فی‌المثل از هگل کمتر فیلسوف



است؟<sup>(۳۲)</sup> آرنولف تسوایگ می نویسد: «نفوذ اسپینوزا بر کل جهان‌نگری گونه عمیق و فراگیر است. اگر چه اهمیت [و نفوذ] کانت، لایب‌نیتس و شلینگ نیز آشکار است... گرایش به وحدت وجود [که نظریه‌ای فلسفی و هم عرفانی است] غالباً به عنوان همدلی و موافقت او با اندیشه اسپینوزا یاد می‌شود. خود گونه هنگامی که از رابطه فکری‌اش با اسپینوزا سخن می‌گوید هم بر تأثیر آموزه‌های اخلاقی او و هم آموزه‌های مابعدالطبیعی [ی متافیزیکی] و هم صلح کل او که در تقابل بایی آرامی و بی‌قراری خودش بود، تأکید می‌ورزد. نفی علل غایی، و قول به جبران‌گاری و این نظرگاه که تحسین و تقبیح و تأسف و سرخوردگی افراطی رفتارهای ناشی از کژ فهمی روندهای طبیعی است، همه تأثیراندیشه‌های اسپینوزا است که در بخش دوم قدمت، بازتاب یافته است... [گفتنی است] که او در برابر تهمت الحاد که به اسپینوزا می‌زدند، از او دفاع می‌کرد و اگر منته به خشخاش نگذاریم می‌توانیم چنین تعبیر کنیم که بر آن است که اسپینوزا یکی از موحدترین و مؤمن‌ترین فیلسوفان است. چرا که از نظر او کل هستی، خداوند است و بدینسان به برهانی برای اثبات وجود خدا نیاز نیست.<sup>(۳۳)</sup> او کمابیش با تأثر از لایب‌نیتس و شلینگ، طبیعت را به نوعی خلاق و حساس و جاندار می‌انگاشت. و به نوعی طبیعت را الوهی یا الوهیت را طبیعی می‌شمرد. و در عین حال راضی نبود deist باشد و اندیشه و اعتقاد توحیدی theistic داشت که بحثش به اختصار خواهد آمد.

اکرمان، ندیم و مصاحب گونه که در سال‌های جوانی / میانسالی خود، با گونه پیرانیس و مونس و به نوعی حتی منشی او شده بود و مجموعه ۳ جلدی (بعضی چاپ‌ها یک جلدی هم دارد) گفت و گوهای او با گونه - پس از زندگینامه‌های خود نوشت گونه که در پانویس‌های همین مقاله به آنها اشاره کرده‌ایم - جزو اسناد تراز اول در باب اندیشه و شخصیت و زندگی گونه است. در سال ۱۸۲۷ از او پرسید در میان فیلسوفان جدید کدامیک برجسته‌تر است، و گونه جواب داد: «بی‌هیچ شک و شبهه‌ای کانت»<sup>(۳۴)</sup>. و این نکته طنزآمیز را هم شاید ویل دورانت آورده باشد که گونه از خواندن آثار کانت فراری بود. چیز که مسلم است او نقد اول یعنی نقادی عقل نظری را خوانده بود. اما نقد قوه حکم را (= نقد سوم کانت) که بحمدالله اخیراً به فارسی ترجمه شده است، بیشتر دوست می‌داشت. چرا که در این اثر بیشتر سخن از ذوقیات و زیبایی و زیبایی‌شناسی است. اما وجه شبه گونه و حافظ در عرفان در اعتقادشان به وحدت وجود است. به شیوه معهود در این مقاله اییاتی از حافظ نقل می‌کنیم:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست	تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
در عشق خانقاه و خرابیات فرق نیست	هر جا که هست پرتو روی حبیب هست
هر دو عالم یک فروغ روی اوست	گفتمت پیدا و پنهان نیز هم
حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد	این همه نقش در آیینه اوهام افتاد

و سرپای این غزل معروف:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد	عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
حافظ سوخته را با غمت ای یار عزیز	اتحادیست که در عهد قدیم افتاده‌ست



خیال حوصله بحر می‌پزد هیهات  
چهاست در سر این قطره مجال اندیش  
سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد  
ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

نیز باید گفت هر دو عرفان عاشقانه داشتند، نه عرفان فلسفی / نظری، اگر چه عرفان نظری را هم می‌شناختند. و عشق و عرفان را در هم تنیده بودند و با گذر - نه گذشت - از عشق جسمانی / انسانی، به عشق عرفانی رستگاری بخش رسیده بودند.

اما در باب فلسفه گفتنی است که نظرگاه این دو هنرمند با لذات که فطرت هنری داشتند و هنر فطری و هنر راگرایی‌ترین و والاترین ارزش عالم در عالم ارزش‌ها، در باب فلسفه هم یکسان بود. هر دو فلسفه را در هیأت زنده و زیستنی آن یعنی حکمت دوست داشتند، و با فلسفه حرفه‌ای - تخصصی - فنی چندان میانه‌خوشی نداشتند. و از عقل‌گرایی / اصالت عقل یا عقل‌ورزی افراطی که اساس فلسفه و فلسفه‌ورزی است هم، نوعی دلزدگی غریزی داشتند. نیرو و شور زندگی چندان در این دو «زندگی‌پرست» فیضان داشت که انتزاعیات موشکافانه ریاضت‌کشانه بی / کم سود و ثمر را خوش نداشتند.

یکی از عقل می‌لافت یکی طامات می‌یافت  
بیا کاین داورری‌ها را به پیش داور اندازیم<sup>(۳۵)</sup>

#### ۷. وسعت مشرب در عین دیانت

مراد از وسعت مشرب تسامح و مدارای دینی - عرفانی است، و ترک تعصب؛ و جرأت ورزیده اضافه کنیم که اندکی شک هم، برای دفع یکسونگری و رفع جزم‌اندیشی، و بارورسازی یک یقین انسانی، و نه زاهدانه و زورگویانه و متظاهرانه و بی‌گذشت و سختگیر، ضرورت دارد. و هر دو این مایه از شک‌رهایی بخش را چاشنی عشق و ایمان خود ساخته بودند.

گفته یک بار گفته بود: «هر کس علم و هنر دارد گویی مذهب هم دارد؛ هر کس که علم و هنر ندارد، باید مذهب داشته باشد»<sup>(۳۶)</sup>، اما با وجود این و با وجود آن همه طبیعت‌گرایی که گاه پهلوی به پهلوی طبیعت‌پرستی می‌زد، و در عین گرایش وحدت و جودی، خداپرست بود، نه به معنای آنکه مسیحی سر به راهی بود، که نبود و از کلیسا و ارباب کلیسا همواره انتقاد می‌کرد. اما انتقاد او همانند انتقاد حافظ از واعظ و مفتی و مشایخ شهر و محتسب و برکشیدن خرابات در برابر مسجد و مجلس و عظمی، فرع بر اعتقاد اوست.

«دو پهلویی یا غنای الهیات گفته را می‌توان در مشهورترین گفته‌اش در این باب، ملاحظه کرد که می‌گفت: ما به هنگام مطالعه طبیعت، وحدت و جودی هستیم، در شعر و شاعری چندخدایی، و در اخلاق و اخلاقیات، اهل توحیدیم»<sup>(۳۷)</sup>.

وسعت مشرب، کمابیش مستلزم اعتقاد به صراط‌های مستقیم و حقانیت ادیان، به ویژه ادیان توحیدی، بزرگ و فراگیر و فرهیخته‌تر است. گفته می‌گفت من ضد مسیحی نیستم، نامسیحی‌ام و با اغلب ادیان و متدینان، همچنین اغلب منتقدان ادیان با شکاکان، یا حتی گاه منکران تفاهم داشت. در جوانی با کتاب مقدس انس داشت. پیرانه سر اسلام را هم گرامی می‌داشت و ترجمه قرآن را خوانده بود و در اوج احساس همدلی با اسلام چنین گفته بود:



«اگر معنی اسلام سپردن کارها به دست خداوند و تسلیم در برابر اراده اوست، ما همه مسلمان هستیم و مسلمان نیز می‌میریم» (۳۸).

یا در دیوان شرفی آورده است: «تنها آن کس که مقرب درگاه الله است / می‌خورد، می‌آموزد، و فربه و زنده بی‌نیاز می‌شود» (۳۹).

گوته یک سال پیش از مرگش خود را خوش دین می‌نامد (۴۰). همچنین پیرانه سر یک‌بار با چشمان اشک‌آلود می‌گوید: «ما همه باز هم در آن بالاها [آسمان‌ها/ بهشت] یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد» (۴۱).

اما در باب وسعت مشرب حافظ - در عین دیانتش که حافظ قرآن است و اهل ذکر و دعا و نماز و روزه - از اشعار او فراوان می‌توان نقل کرد:

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند	جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
هم جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت	همه کس طالب بارست چه هشیار چه مست
گفتا به کوی عشق همین و همان کنند	گفتم صنم پرست مشو با صمدنشین
ای خواجه درد نیست وگر نه طیب هست	عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد
هر جا که هست پرتو روی حبیب هست	در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست
این عجب بین که چه نوری ز کجا می‌بینم	در خرابات مغان نور خدا می‌بینم
نرمید کسی توان بود از لطف لایزالی	می‌ده که گرچه گشتم نامه سیاه عالم

و در عین اقرارهای مکررش به گناهکاری و نامه سیاهی، همواره به «لطف آن سری امیدوار» است:

حافظ از معتقدانست گرامی دارش	زانکه آمرزش صد روح مکرم با اوست
قدم دریغ مدار از جنازه حافظ	که گرچه غرق گناهست می‌رود به بهشت

و سخن آخر اینکه این دو شخصیت ژرف و شگرف، اصول‌گرای اخلاقی‌اند (۴۲). و برای حسن ختام، برای آنکه تعجب نکنیم که چگونه گوته از ورای منشور ترجمه‌ای نه چندان دقیق و شیوا و زیبا، به زیبایی ذهن و شیوایی زبان و اصالت شخصیت، و نبوغ هنری حافظ پی برده بوده است، از مولوی مدد می‌گیریم که گفته است «متحد جان‌های مردان خداست»:

ای بسا هندو و ترک همزبان	ای بسا دو ترک چون بیگانگان
پس زبان محرمی خود دیگرست	همدلی از همزبانی بهترست (۴۳).

پی نوشت

1. Johann Wolfgang von Goethe

۲. منقول در مقاله تی. جی. رید T. J. Reed در کتاب زیر:

Makers of Nineteenth Century Culture 1800 - 1914. Edited by Justin Wintle (London, Boston..., Routledge & Kegan Paul, 1982.) P. 256.



گفتنی است که مؤلف این مقاله ارزشمند، گونه‌شناس و صاحب دو کتاب دربارهٔ اوست. یکی کتون (هنر و فرهنگ) کلامیک: گوته و وایمار، (چاپ ۱۹۸۰) دیگری گوته، که نک‌نگاشتی است کم حجم، کمی بیشتر از صد صفحه، که به همت شادروان احمد میرعلایی، با ترجمه خشک و دیربایی که خالی از اشکالات زبانی - علمی نیست، به فارسی ترجمه شده و جزو منابع ما در نگارش این مقاله بوده است و به هنگام خود، متقولاتی از آن خواهیم آورد، طبعاً همراه با مشخصات کامل کتابشناسی اش.

۳. این قول در مقاله بلند و پرباری ذیل نام گوته در ماکروپیدیای بریتانیکا آمده است. با این مشخصات:

*The New Encyclopaedia Britannica, 15th edition (Chicago, Rome, 1995) Vol. 20, P. 138.*

این مقاله با آنکه در یک دانشنامه عمومی (بریتانیکا) و البته معتبر آمده است، بسیار پر بارتر و آکادمیک‌تر از کتاب نک‌نگاشت گوته اثر تی. جی. رید است که به آن اشاره شد، و باز هم خواهد شد. از این مقاله عالی که به قلم E. M. W. n نام کامل و مشخصات نویسنده مقاله از این قرار است: Elizabeth M. Wilkinson ایشان استاد ممتاز زبان و ادبیات آلمانی در دانشگاه لندن، و نویسنده همکار / مشترک کتابی دربارهٔ گوته با این عنوان است:

Goethe: Poet and Thinker | در مقاله خود استفاده کرده‌ایم. گفتنی است که در بریتانیکا دو مقاله دربارهٔ گوته آمده است. یکی در بخش مقالات کوتاه (میکروپیدیا) و دوم که از ماخذ ما بوده و به آن مشروحاً اشاره کردیم، در ماکروپیدیاست. مقاله کوتاه اول عیناً (فقط با اندکی تغییر) در دانشنامه ادبیات (به انگلیسی) نیز که آن هم جزو منابع ماست، آمده است. این توضیح اخیر از آن روی به میان آمد تا مراجعه کنندگان، دو مقاله گوته در دایرةالمعارف بریتانیکا اشتباه نکنند.

۴. عین عبارت توماس مان، ناقل این قول، چنین است: «امرسون شکسپیر را بزرگترین شاعر می‌داند، ولی از گوته که عظمت شعری مردم آلمانی زبان در او به اوج خود می‌رسد، به عنوان بزرگترین نویسنده یاد می‌کند.» مقالات توماس مان، گوته، تولستوی، فروید، واکتر. ترجمه ابونراب سهراب (تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۱)، ص ۷، این قول در نخستین مقاله این مجموعه است و عنوان آن «گوته، آفریدگار سخن» است. در اینجا فرصت را مغتنم شمرده، از یاری و پایمردی دوست دانشورم جناب آقای سهراب، که نسخه نادر شخصی خود را برای استفاده در نگارش این مقاله، در اختیارم گذاشتند، و نیز سخاوتمندانه رونوشت / روگرفتی از مقاله مهم دیگر توماس مان، که به نام دربارهٔ فلاسفه (و اصلاً به انگلیسی) است التفات کردند، سپاس قلبی خود را عرضه می‌دارم.

۵ و ۶. منقول در کتاب گوته، نوشته تی. جی. رید T. J. Read، ترجمه احمد میرعلایی (تهران، طرح نو، ۱۳۷۲)، ص ۷ و ۸  
۷. شرحش ان‌شاءالله خواهد آمد.

۸. اگر از این نقطه گذاری، یعنی برگزیده بعد از طفل شگفت زده شده‌اید، برای ملاحظه صحت این قرائت و دلایل ترجیح آن بر قرائت / دگرخوانی طفل یکشنبه، به یکی از این دو ماخذ مراجعه فرمایید: «حافظ‌نامه شرح الفاظ، اعلام، مفاهیم کلیدی و ابیات دشوار حافظ، نوشته بهاءالدین خرمشاهی (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، چاپ هشتم، ۱۳۷۸) ذیل همین شعر ۲) دیوان حافظ، قرائت‌گزینی انتقادی به کوشش هاشم جاوید و بهاءالدین خرمشاهی (تهران، فرزانه، ۱۳۷۸) ذیل همین بیت.

۹. گزینة اشعار حافظ - گزینش و پیشگفتار: بهاءالدین خرمشاهی (تهران، سرواز، ۱۳۷۶)، ص ۳ - ۶.

۱۰. نام / عنوان درست‌تر و دقیق‌تر این دیوان، دیوان غربی - شرقی است، و اصل عنوان آلمانی آن از این قرار است:

*West - östlicher Divan*

این دیوان را گوته از ۱۸۱۲ تا ۱۸۱۸ و ۱۸۱۹ - که منتشر شد - به طرز آهسته - پیوسته خود می‌سروده است. و خود شرح و حواشی حجمی بر آن نوشته است. و در سال ۱۸۳۴ هم شرح و تفسیر مفصلی بر آن با جمع و تدوین فن ودم Von Ch. wurm در نورنبرگ منتشر شده است. گفتنی است که اغلب این حواشی که نهایتاً حجمی چهار برابر و نیم خود دیوان پیدا کرده برگرفته از آثار و نوشته‌های گوناگون گوته است. برای مشخصات و تفصیل بیشتر در این باره سه رساله اثر بورگل که در سطور بعدی همین یادداشت معرفی خواهد شد. دیوان شرقی از انتهای آثار شعری - شرق‌شناسی گوته است و به انگلیسی و فرانسه و بخش‌هایی از آن به فارسی ترجمه شده است. نخستین ترجمه فارسی آن که علی‌الظاهر از روی متن اصلی - و احتمالاً از روی ترجمه‌های انگلیسی و فرانسه - انجام گرفته به قلم آقای شجاع‌الدین شفاست که در سال ۱۳۲۸ ش برابر یا ۱۹۴۹ میلادی - دوستان سالگرد تولد گوته، در تهران انتشار یافته و بعدها جزو سلسله چندین جلدی آثار شفا، (به عنوان اثر شماره ۴) تجدید طبع یافته است. این ترجمه با عنوان دیوان شرقی [با ذکر عنوان آلمانی]، با مقدمه و شرح و حواشی و تطبیق اشعار گوته با منابع فارسی آنها، بدون ذکر نام مترجم در صفحه عنوان و نیز مشخصات ناشر، منتشر شده، دارای مقدمه مفیدی شامل تاریخچه مختصر زندگانی گوته و آثار او (به صورت ترتیب ستوی - کروئولوژی)، نظری به «دیوان شرقی» - شامل ادب شرق در اروپای جدید، گوته و شرق، گوته و اسلام، گوته و حافظ (همراه با کتاب‌شناسی‌های ارزنده در حاشیه)، چند نکته دربارهٔ «دیوان» و شاید از همه مهمتر شرح



حال حافظ به قلم گوته در سه صفحه - است. سپس ترجمه خود دیوان که عمدتاً مربوط به حافظ و شعر فارسی و ادب تاریخ و ایران، به میان آمده است. این بخش خود شامل ۱۲ بخش کوتاه است. با این عناوین مغنی نامه، حافظ نامه، عشق نامه، تفکیر نامه، رنج نامه، حکمت نامه، تیمورتامه، زلیخا نامه، ساقی نامه، مثل نامه، پارسی نامه، خلد نامه، که جمعاً در این ترجمه و در این چاپ از صفحه ۱۷۱۲ [چون سلسله آثار مترجم / شفا شماره مسلسل خورده است] ۱۸۱۹ یعنی ۱۰۷ صفحه را دربر می گیرد.

ترجمه دیگر که در دست ندرین است، به همت درست دانشور کوشای کاروانم جناب آقای دکتر کورش صفوی انجام می گیرد که تاکنون (آبانماه ۱۳۷۸) در حدود نیمه آن پیش رفته است. ایشان سخاوتمندانه و روشنی از دستنویس ترجمه بخش های مغنی نامه، حافظ نامه، عشق نامه، تفکیر نامه و رنج نامه - یعنی معادل ۵ بخش از ۱۲ بخش دیوان - را برای استفاده در نگارش این مقاله در اختیار بنده نهادند. این ترجمه مستقیماً از روی متن آلمانی انجام گرفته و ترجمه ای دقیق و امین و بدون قلم گردانی هایی است که در ترجمه [یا در ترجمه از ترجمه] آقای شفا دیده می شود. در آرزوی تکمیل این ترجمه که برای ما ایرانیان هم گنجینه ای هنری - فرهنگی، و هم نریضه ای اخلاقی است، از خداوند توفیق ایشان را مسألت دارم. درباره دیوان شرقی هم در متن و هم در این حواشی بیشتر سخن گفته خواهد شد.

11. Mejerlin

12. Mahometa Gesang

۱۳. درباره این مستشرق (اسلام / ایران شناس) و مورخ انریشی و مدرس زبان های عربی و فارسی و ترکی، یعنی بارون یوزف فون هامر - پورگشتال (۱۷۷۲ - ۱۸۵۶ م) Purgstall - Joseph von Hammer لدائرة المعارف مستشرقان، اثر عبدالرحمن بدوی. ترجمه صالح طلیاطبایی (تهران، روزنه، ۱۳۷۷)، ص ۷۰۲-۷۰۸ و منابعی که ذیل این مقاله آمده که از جمله تک نگاشتی درباره هامر - پورگشتال را معرفی کرده است. هامر - پورگشتال با آنکه فارسی می دانسته و آن را تدریس می کرده، در این ترجمه همواره موفق نیست. برای ملاحظه نمونه هایی از اغلاط علمی او در ترجمه دیوان حافظ به آلمانی - پژوهش کتاب شناختی مفصل و مهمی در باب ترجمه ها و تأثیر ادب فارسی در انگلستان و آمریکا با این عنوان:

Persian Poetry in England and America, A 200 Year History

نوشته پژوهشگری ایرانی نژاد و متوطن در آمریکا به نام جان د. یوهانان John D. Yohannan (نشریه شماره ۲، از سلسله مطالعات ایرانی / فارسی زیر نظر دکتر احسان یارشاطر) چاپ نیویورک Caravan، ۱۹۷۷، در صفحات مختلف از طریق فهرست اعلام این کتاب، به ویژه ص ۶۰ به بعد. درباره هامر پورگشتال، همچنین - تاریخ عثمانی - اثر هامر پورگشتال. مقدمه جلد اول. نوشته کامران قانی (تهران، زرین، ۱۳۶۷).  
۱۴. در دنباله این مطلب، چنین آمده است: «این مطلع شعری است که گوته برای حافظ سروده، اما در دیوانش نیاروده است. این شعر در آثار منتشر نشده گوته به چشم می خورد...» «به رساله درباره حافظ گوته و حافظ، عشق و عقل نزد حافظ، شرح دوازده غزل از حافظ. نوشته یوهان کریستف بورگل. برگردان کورش صفوی (تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۷) ص ۱۴ و ۱۹. این مطلع درخشان و ستایش صریح گوته از حافظ در دیوان شرقی ترجمه شفا - پیشگفته - هم آمده است:

«حافظا، خویش را با تو برابر نهادن جز نشان دیوانگی نیست.» سپس مترجم در حاشیه در اشاره به آن چنین آورده است: «این قطعه که پس از قطعه «بی پایان» عالی ترین تجلیل گوته از حافظ است، در بیست و دوم دسامبر ۱۸۱۵ سروده شده، ولی در نخستین چاپ دیوان انتشار نیافته بود. بسیاری از نویسندگان خارجی، برای نشان دادن درجه ارادت گوته به حافظ و مقام عالی خواجه شیراز، بدین غزل گوته استناد جسته اند.» دیوان شرقی. ترجمه شفا، ص ۱۷۳۱.

۱۵. منقول از دیوان شرقی. ترجمه شفا، بخش «حافظ نامه»، شعر تقلید، ص ۱۷۲۶ - ۱۷۲۷. اما با کمال تعجب مهمترین خطاب / توصیف این قطعه که حافظ را شاهر شاهان جهان می نامد، در ترجمه دقیق دکتر صفوی نیامده است. برای آنکه تغییر ذایقه ای برای خوانندگان، و هم فال و هم تماشا باشد، ترجمه همان جملات و عبارات را از ترجمه استاد صفوی نقل می کنیم:

و آرزو دارم سرشت قافیه هایت را بیایم  
باید این تکرار بهر من هم خوش نشیند  
راه را با انتخاب معنی آغاز می کنم  
و سپس  
واژه هایم را  
سخن در قافیه به تکرار نگویم



مگر آنگاه که معنایی دگر باشد،

آن‌گونه که تو می‌خواهی

آن‌گونه که تو می‌دانی،

بهتر ز همه،

(برگرفته از دستنویس ترجمه دوست دانشمند آقای دکتر کورش صفوی. جای این قطعه درست بعد از قطعه یوپایان است). واقعاً جای شگفتی است. این دو ترجمه به دو روایت مختلف شبیه‌ترند، تا دو ترجمه آمین از یک متن واحد. و چنانکه ملاحظه می‌شود، عبارت / جمله بلند بالای «دلیم می‌خواهد همه این دستورها را به کار بندم تا شعری چون تو، ای شاعر شاعران جهان سروده باشم»؛ به شهادت ترجمه دکتر صفوی، اصولاً در نطق تقلید / بخش «حافظنامه» از دیوان شرقی گونه نیامده است. این هم گفتنی است که بنده در تجربه و سابقه سی ساله خود در عالم ترجمه، کمتر شده است که ترجمه‌ای شیوا و شیرین را با اصل (تصادفاً و تفریحی، یا از سر تحقیق شیطنت آمیز) مقابله کنم، و حسن ظنم نسبت به آن ترجمه شیوا و شیرین بر باد نرود.

۱۶. اما کسانی که خواهان بحث و فحص بیشتر و دقیق‌تری در همین زمینه هستند، از چهار منبع غفلت نکنند: الف) مقدمه و متن / ترجمه شفا از دیوان شرقی ب) رساله درباره حافظ که رساله بلندبالای اولش، در حدود ۵۰ صفحه با در برداشتن نص آلمانی شواهد شعری برگرفته از دیوان شرقی و ترجمه سر راست آقای دکتر صفوی، تماماً در همین زمینه است و در متن مقاله حاضر باز هم از آن نقل و به آن استشهاد خواهیم کرد پ) مقاله‌ای منین با عنوان «جلوه‌های عرفان در گونه و حافظ از دید تطبیقی» نوشته خانم منصوره شریف‌زاده، در نشریه فرهنگ ویژه ادبیات فارسی (سال ۸، شماره ۱، پیاپی ۱۶، زمستان ۱۳۷۲ / تجدید چاپ با تجدید نظر: بهار ۱۳۷۸، منتشر در تهران، از سوی پژوهشگاه علوم انسانی، ص ۱۱۱ - ۱۲۳) که جزو منابعش یک رساله مهجور اما مهم هم آمده است: یادگار دویستین سال میلاد گونه. نوشته / تدوین نصرالله نیک‌بین (تهران، علمی، ۱۳۲۹).

ن) اظهار نظری جالب توجه در کتاب گونه، ترجمه شادروان احمد میرعلایی، ص ۱۰۸.

۱۷. برای آگاهی اجمالی از وضع حکام شیراز و مناسبات حافظ با آنها - حافظ‌نامه (از طریق فهرست اعلام و فهرست کلمات شرح شده) نوشته واقف این مطون برای شناخت اجمالی شیراز از دید معاصران حافظ زهه القلوب و تاریخ گزیده هر دو اثر حمدالله مستوفی. برای شناخت تفصیلی شیراز، به ویژه شیراز فرهنگی - شیراز نوشته آرثور آریوی. ترجمه فریدون کاشف (تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب). نیز کتاب حافظ مندرج در پانویس شماره ۲۱ همین یادداشت‌ها.

۱۸. درباره وایمار و گونه - دایرة المعارف فارسی (مصاحب): تاریخ تمدن. اثر ویل و آریل دورانت. جلد دهم، بخش دوم. روسو و انقلاب. ترجمه ضیاءالدین علائی طباطبایی. (تهران، سازمان آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰) ص ۷۵۱ - ۸۵۳؛ دایرة المعارف بریتانیکا (به انگلیسی)، ۱۹۹۵، ذیل «وایمار» و «گونه»

۱۹. درباره حافظ و تیمور - حافظ‌نامه پیشگفته، (از طریق فهرست اعلام و کلمات شرح شده). نیز تیمورنامه در دیوان شرقی

۲۰. درباره اندیشه‌ها و آثار علمی گونه - خلاصه زندگینامه علمی دانشندان زیر نظر احمد بیرشک. (تهران، بنیاد دانشنامه فارسی و شرکت انتشارات فرهنگی، ۱۳۷۲) و اثر زیر:

*Dictionary of Scientific Biography. Edited by Charls Coulston Gillispie (New York, Charles Scribner's Sons, 1981) Vol. 5. pp. 442 - 446.*

۲۱. حافظ نوشته بهاءالدین خرمشاهی. سلسله بنیانگذاران فرهنگ امروز (تهران، طرح نو، ۱۳۷۳، چاپ سوم ۱۳۷۸) ص ۲۱ - ۲۰.

۲۲. دیوان شرقی. ترجمه شفا، پیشگفته، ص ۱۷۱۹.

۲۳. درباره شور زندگی بر اندازه حافظ - میل حافظ به گناه، در کتاب ذهن و زبان حافظ نوشته بهاءالدین خرمشاهی (تهران، نشر نو، ۱۳۶۱، چاپ پنجم، نشر معین ۱۳۷۴).

۲۴. درباره طنز حافظ - «نظری به طنز حافظ» در کتاب چاره‌روایت. نوشته بهاءالدین خرمشاهی. (تهران، نشر پرواز، چاپ دوم ۱۳۶۸). نیز مقاله‌ای از طنزپرداز هنرمند معاصر آقای ابوالفضل زروی نصرآباد (ملانصرالدین)، در سالنامه گل آقا، سال ۱۳۷۵. درباره طنز گونه تحقیق نکرده‌ام. فقط برای خالی نبودن عریضه یاد آور می‌شوم که در آغاز بخش «خلد نامه» (آخرین بخش از درازده بخش از دیوان شرقی که ترجمه شده است) می‌گوید: «اگر بهشت حوری نداشت، دیگر به چه چیزش می‌توانستم دل خوش کنم؟». یک نمونه دیگرش این است که در ایام پیری و پختگی نخستین دامتان نوازیک (بلکه سانبهاتتالیسی) خود یعنی رنج‌های جوانی و درز را که اشکها و آه‌ها و حتی خودکشی‌ها به بار آورده بود، دست می‌انداخت.



۲۵. دیوان شرقی. ترجمه شفا. پیشگفته، ص ۱۷۸۲، ۱۸۱۱.

۲۶. درباره ارج و اهمیت هنر (ی) گونه از جمله «مقاله توماس مان به نام «فلاوست گونه» که در سال ۱۹۳۸ به انگلیسی در دانشگاه پرینستون آمریکا لقاء و سپس در مجموعه مقالات او چاپ شده (نیویورک، انتشارات Alfred Knops، ۱۹۳۹) مراجعه کرد. و در اغلب بیش از دو هزار کتاب، و چندین هزار مقاله‌ای که در در قرن اخیر درباره گونه به هر زبانی نوشته‌اند اشارتی به اعتقاد عمیق او به هنر، آمده است.

۲۷. گونه. اثر نی. جی. رید. ترجمه میرعلایی، پیشگفته، ص ۲۳ و ۲۴. نیز درباره اینکه شیوه گونه آمیزه‌ای از رمانتیسیسم، کلاسیسیسم و سمبولیسم است کتاب زیر:

Makers of Nineteenth Century Culture

پیشگفته، ص ۲۵۲ - ۲۵۷.

۲۸. تاریخ تمدن. اثر ویل و آریل دورانت. پیشگفته، ج ۱۰ / ۷۲۴.

29. Merriam - Webster's Encyclopedia of Literature. (Spring field, Massachusetts, 1995) pp. 1076 - 1077.

Stolberg - Stolberg

همچنین کتاب پیشگفته در ذیل مدخل

(اشتولبرگ - اشتولبرگ) که در برادر، از اعضای برجسته این نهضت / نعله را معرفی می‌کند. نیز دایرةالمعارف فارسی ج ۲ / ۱۴۵۸ ذیل مدخل «شورم اوند درانگ» که می‌نویسد: «از لحاظ فلسفی این نهضت جنبه همه‌خدایی داشت. افکار ژ. ز. روسو محرک این نهضت بود، ولی منابع مستقیم آن هر دو، لیبینگ، و دیگران بودند. با طلوع این نهضت، نویسندگان آلمانی رهبران فرهنگی اروپا گردیدند. شخصیت برجسته نهضت گونه، و آخرین شخصیت عمده آن شیلر بود. از سایر پیروان آن، علاوه بر آنها که ذکر شد، لنتس و مولر را می‌توان نام برد؛ نیز « تاریخ تمدن. اثر ویل و آریل دورانت، پیشگفته، ج ۱۰ / ۷۶۲ به بعد.

۳۰. مقاله «قرآن و اسلوب هنری حافظ» در کتاب ذهن و زبان حافظ. پیشگفته. همچنین حافظ. نوشته نگارنده این سطور، از سلسله بیانگذاران فرهنگ امروز، پیشگفته، در بحث از سبک هنری حافظ.

۳۱. دایرةالمعارف فارسی، ج ۲ / ۱۸۲۰، ۲۲۲۵ همچنین نقد و بررسی آن در کتاب گونه. نوشته نی. جی. رید. ترجمه احمد میرعلایی، پیشگفته، فصل چهارم. نیز یکی از بهترین مقالات در معرفی و تحلیل آن در «دایرةالمعارف دین (به انگلیسی)، زیر نظر میرچالیا، ج ۵ / ۲۰۰ - ۲۰۱ آمده است. همچنین یکی از بهترین توصیفات محتویات فلاوست ظاهراً بی‌شکل / پاشان در دایرةالمعارف بریتانیکا، ج ۲۰ / ۱۳۷ آمده است. نیز دانشنامه ادبیات (به انگلیسی)، پیشگفته ذیل «فلاوست». همچنین فرهنگ ادبیات جهان. تألیف زهرای خانلری. (تهران، خوارزمی، ۱۳۷۵) مدخل «گونه». و از همه منابع یاد شده مهمتر مقاله‌ای است تحت عنوان *Goethe's Faust* که متن سخنرانی توماس مان است که اصلاً به انگلیسی در سال ۱۹۳۸ در آمریکا، در دانشگاه پرینستون انشاء گردید و سپس در مجموعه دوم مقالات او در سال ۱۹۳۹ در نیویورک، از سوی Alfred Knops چاپ شده است. گفتنی است که فلاوست تاکنون سه ترجمه با شرح / تعلیقات کم یا زیاد، منتشر گردیده است: ۱) ترجمه شادروان اسدالله مشیری که احتمالاً از ترجمه فرانسوی صورت گرفته است. (آگاه، ۶۳). ۲) ترجمه خلاصه شده آقای حسن شهباز در دو مجلد با توضیحات نسبتاً فراوان، که از سوی انتشارات علمی انتشار یافته است. (تهران، ۱۳۶۳) ۳) سومین و شاید خوشخوان‌ترین ترجمه آقای م. ا. به آذین است. با تعلیقات اندک. این ترجمه از روی دو ترجمه منظوم و مثنوی فرانسوی صورت گرفته است. (تهران، نیلوفر، ۱۳۷۶).

۳۲. درد جاودانگی. اثر میگل د اونا مونو. ترجمه بهاءالدین خرمشاهی. (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰) ص ۲۵۴. چاپ‌های دوم و سوم این کتاب را نشر البرز در ۱۳۷۰ و ۱۳۷۵ انجام داده است، و این قول را در فصل آخر این کتاب می‌توان یافت.

۳۳. مقاله «گونه» نوشته آرنولف نسویگ Arnulf Zweig

در دایرةالمعارف فلسفه با این مشخصات:

*The Encyclopedia of Philosophy*. Edited by Paul Edwards. (New York, London, Macmillan and Collier, 1967, 1972, ...). Vol. 3. P 363.

34. *Routledge Encyclopedia of Philosophy*. (London, Routledge, 1999)

ذیل مقاله «گونه» در بحث قرعی «گونه و فیلسوفان»

۳۵. کتاب زندگی و اندیشه کانت اثر کاسیرر، با نقل قول یک صفحه‌ای از گونه آغاز می‌شود که در آغاز آن می‌گوید:

«هر فلسفه اگر آرزوی آن را دارد که مقبول و ماندگار شود، باید برای زندگی معنا و اهمیت داشته باشد». نگاه کنید به:

*Kant's Life and Thought*, by Ernest Cassirer. Translated by James Haden. (New Haven and London, Yale University

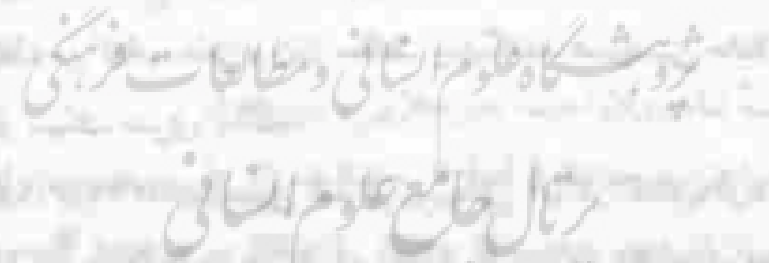


press) P. S.

- ۳۶. درد جاودانگی، پیشگفته، ص ۱۸۶.
- ۳۷. مقاله «گونه» نوشته آرنولف تسویگ، پیشگفته، ص ۳۶۴.
- ۳۸. دیوان شرقی، ترجمه شفا، پیشگفته، ص ۱۷۰۴.
- ۳۹. مقاله «گونه آفریدگار سخن» در کتاب مقالات توماس مان، ترجمه ابوتراب سهراب، پیشگفته، ص ۶.
- ۴۰. واژه اصلی آلمانی در برابر خوش دین این است: *hypaistarier* به رساله نوشته بورگل، پیشگفته، ص ۳۸.
- ۴۱. مقالات توماس مان، پیشگفته، ص ۱۰.

۴۲. کتاب حافظ، نوشته راقم این سطور، از سلسله بنیانگذران فرهنگ امروز، فصل‌ها و مباحث‌هایی که به اندیشه دینی حافظ مربوط است و نیز این بحث که چرا حافظ به جای نعلب، تساهل دارد.

۴۳. مثنوی معنوی، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی معروف به مولوی، بر اساس نسخه قویبه مکتوب به سال ۶۷۷ ق و مقابله با تصحیح و طبع نیکلسون، تصحیح، مقدمه و کشف‌الایات از قوام‌الدین خرمشاهی، (تهران، نیلوفر، ۱۳۷۵، چاپ دوم ۱۳۷۸) بیت‌های ۱۲۰۶ و ۱۲۰۷ از دفتر اول. همین نسخه [قویبه] را دوست دانشورم مثنوی‌شناس نامتاز معاصر استاد عبدالکریم سروش هم تصحیح کرده‌اند.



مرکز مطالعات و تحقیقات انسانی  
 مرکز مطالعات و تحقیقات انسانی  
 مرکز مطالعات و تحقیقات انسانی